

هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری ملک‌زاده

علیرضا ملایی‌توانی*

چکیده:

این مقاله در جست‌وجوی هویت ایرانی در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت» اثر هفت‌جلدی مهدی ملک‌زاده است که یکی از شاخص‌ترین و برجسته‌ترین آثار تاریخ‌نگاران‌های انقلاب مشروطیت به‌شمار می‌رود. انقلاب مشروطه، در رویکردهای تاریخ‌نگارانه دگرگونی‌های شگرفی ایجاد کرد و موجب تحول در این شاخه از معرفت در ایران گردید؛ و تغییراتی نیز در دیگر بنیان‌های هویتی به وجود آورد. در این مقاله تاریخ‌نگاری و هویت ملی در پرتو تاریخ انقلاب مشروطیت ملک‌زاده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: انقلاب مشروطه، تاریخ‌نگاری، هویت جمعی، ملت، استبداد، امپریالیسم، رهبران مذهبی، استقلال، آزادی، هویت ایرانی

* دکتری تاریخ و عضو هیأت علمی دانشگاه ارومیه

مقدمه

ملک‌زاده که مفتون انقلاب مشروطه بود، عظمت آن را تا آن پایه می‌دید که ارکان هویتی ایرانیان را دگرگون ساخته و از آن‌ها چهره‌ی دیگری ترسیم کرده است؛ به طوری که یک ایرانی پیش از مشروطه، از نظر مؤلفه‌های هویتی شخصیتی، کاملاً متمایز از ایرانی پس از مشروطه بود.

پیش از مشروطه، هویت ایرانی بیش‌تر جنبه‌ی فردی داشت و معطوف به هویت در سطح خُرد بود. به بیان دیگر کیستی و چیستی ایرانیان در هویت‌های خانوادگی (نسبی و سببی)، قومی، قبیله‌ای، زبانی (لهجه)، مذهبی (توأم با تعصب و خرافه) و در سطح سیاسی به‌عنوان رعایا و مانند آن تعریف می‌شد، اما انقلاب مشروطه مقدمه‌ی پیدایش هویت‌های کلان و اجتماعی بود و در عین حال هویت‌های خرد را عقلانی کرد. در رأس این هویت‌های جمع‌گرایانه، هویت ملی نهفته بود که در واقع شاه بیت هویت‌های دیگر تلقی می‌شد. تا پیش از آن، «ایرانی» تعین تاریخی مشخص و آگاهانه‌ای بین توده‌ها نداشت، ولی انقلاب موجب تأکید بر هویت‌های مشترک و بسط و ترویج آن‌ها گردید. تأکید بر زبان فارسی و ترویج آن در پرتو گسترش مدارس نوین، انتشار روزنامه، تألیف و ترجمه‌ی کتاب و مانند آنها؛ تأکید بر تاریخ مشترک و مردمی شدن تاریخ به‌عنوان خاطره‌ی قومی و حافظه‌ی تاریخی، که پیش از مشروطه اساساً وجود نداشت و تاریخ اسیر حکومت و دربند دربارها بود؛ تأکید بر هویت فرهنگی مشترک و بسط و ترویج آن در برابر خرده‌فرهنگ‌ها از طریق توسعه‌ی وحدت ملی و ملت‌سازی در پرتو قانون و حکومت ملی؛ تفکیک بین دو چهره‌ی متمایز غرب (دفع غرب استعمارگر به‌عنوان بیگانه و غیرخودی و پذیرش دستاوردهای تمدنی و فرهنگی آن)؛ بازسازی هویت مذهبی با کاربست عقل و نفی جنبه‌های خرافه‌آمیز و تحجرگرای دین و متولیان آن در عین تقویت و توسعه‌ی آموزه‌های اصیل آن به‌عنوان عنصر اساسی هویت ملی و مانند آن. در این مقاله تلاش می‌شود هویت ایرانی قبل از مشروطه و پس از آن از نگاه ملک‌زاده تبیین شود. البته از آن‌جا که مشروطه نقطه‌ی کانونی نگرش ملک‌زاده است، مقاله نیز ناخواسته در همان سمت و سو قرار می‌گیرد و بیش‌تر به تعامل ذهنی ملک‌زاده

و انقلاب مشروطه می‌پردازد. از همین‌رو مقوله‌ی تاریخ‌نگاری که در پرتو انقلاب متحول و متکامل می‌گردد با عنایت به برجسته شدن مؤلفه‌های هویت ملی مورد توجه قرار می‌گیرد و در پایان، مسأله‌ی مذهب و غرب به‌عنوان عناصر اصلی هویت ملی ایرانیان از نگاه وی مورد بازکاوی قرار می‌گیرد.

سیری در زندگی و مشی تاریخ‌نگاری

مهدی ملک‌زاده، فرزند حاج میرزا نصرالله‌خان ملک‌المکلمین، یکی از انقلابیون تندرو و از گردانندگان و رهبران نهضت مشروطه بود که پس از به توپ بستن مجلس به دستور محمدعلی شاه، به دار آویخته شد. ملک‌زاده تحصیلات مقدماتی‌اش را در اصفهان گذراند، و برای تکمیل مطالعات خود رهسپار مدرسه‌ی دارالفنون تهران شد. پس از طی این دوره، مدتی در دانشگاه بیروت و سرانجام در پاریس تحصیلاتش را در رشته‌ی طب به پایان برد. پس از بازگشت به ایران، با سمت استادی دانشکده‌ی طب، به استخدام وزارت معارف وقت در آمد، و نزدیک به بیست و پنج سال در این مقام ایفای نقش کرد.

با این همه، جایگاه و پیشینه‌ی خانوادگی‌اش، به‌ویژه مبارزات سیاسی پدر در راه استقرار مشروطیت، سرنوشت او را به نحو اجتناب‌ناپذیری با سیاست گره زد. به همین دلیل او در بسیاری از تحولات سیاسی - اجتماعی صدر مشروطه و پس از آن دخالت یا نظارت داشت. وی دست کم هشت دوره بر کرسی نمایندگی مجلس شورای ملی تکیه زد و دو دوره نیز نمایندگی مجلس مؤسسان را بر عهده داشت. در حوزه‌ی اجرایی، علاوه بر سال‌ها ریاست شورای عالی معارف، مدتی متصدی وزارت کشور، معاون ریاست وزیران و نیز رییس بهداری قشون بود.

اما این مقامات، هیچ‌گاه روح جست‌وجوگر وی را سیراب نکرد. به همین خاطر در سال‌های پایانی عمر خود، از همه‌ی سمت‌های دولتی و اجرایی دست کشید و تمام وقت به امر خطیر تدوین اثر هفت جلدی «تاریخ انقلاب مشروطیت» همت گماشت. لذا، پس از تحقیق و تفحص گسترده و احیاناً خاطرات ذهنی و استفاده از منابعی که در اختیار داشت، این اثر را به یادگار نهاد. او از واپسین شاهدان و

ناظران نهضتی بود که به تاریخ‌نگاری آن روی آورد؛ زیرا در این زمان، نزدیک به چهار دهه از عمر انقلاب سپری شده بود. غبار زمان و احساسات فرو نشسته و انقلاب نسبتاً انکشاف تاریخی یافته و مقدمات برای بازآفرینی آن مهیا گشته بود. با توجه به این بسترها، ملک‌زاده می‌کوشید تا ضمن فاصله گرفتن از مورخان پیش از مشروطه، اثری بدیع پدید آورد که حتی از همه‌ی آثار پس از مشروطه نیز شاخص‌تر و برجسته‌تر باشد. با چنین نگرشی او در مقدمه‌ی اثرش و در نقد پیشینیان خود می‌نویسد:

متجاوز از یک قرن است که تاریخ از دایره‌ی افسانه‌سرایی و داستان‌نویسی قدم بیرون نهاده و در جایگاه منبع علوم عالیه مستقر گشته است. افسانه‌نویسان و داستان‌سرایان، مقام خود را به علما و دانشمندان واگذار کرده‌اند. تاریخ در کلیه‌ی علوم رخنه کرده و راه یافته و در هر علمی بخشی به خود اختصاص داده است (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ج ۱: ۳).

به اعتقاد او، تاریخ‌نگاری علمی، تنها به دست کسی میسر است که «در فلسفه و علم معرفت‌الروح و معرفت‌الاجتماع متبحر باشد، و از تحولات سیاسی و اجتماعی ملل و انقلابات امم و نهضت‌های اجتماعی اقوام اطلاع کامل داشته باشد» (ص ۳). بزرگ‌ترین رسالت مورخ این است که مجموعه‌ی تحولات سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی یک ملت را در دوره و زمان مورد مطالعه، براساس مدارک و منابع تنظیم، و سرانجام مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و علل و موجبات وقوع و فلسفه‌ی آن‌ها را روشن گرداند و چون «طلای خالص، بدون غل و غش در دسترس عموم گذارد و چون منظور اصلی در تاریخ، احیای کلیه‌ی وقایع گذشته و استفاده از آن است، هر قدر اطلاعات بیش‌تر فراهم آید و تنوع آن‌ها زیادتر باشد، راه وصول به منظور نزدیک‌تر است» (صص ۳ و ۴).

ملک‌زاده به درستی یادآور می‌شود که مورخ وظیفه دارد گذشته را آن‌گونه که اتفاق افتاده، و «اشخاص را به همان وضع که در محیط خویش می‌زیستند و با همان طرز فکر که در محیط خود داشته‌اند به ما بنمایاند. مورخ می‌بایست از عقاید و احساسات شخصی‌اش بگسلد و از خویش‌تن مجرد شود.» تنها در این صورت است که اثر او جنبه‌ی علمی خواهد یافت. در واقع تاریخ «مطالعه و تحقیق علل

تغییرات و تحولات و انقلاباتی است که در زندگی بشر روی داده است، و به این معنا، تاریخ روشنگر اسرار زندگانی و شئون مختلف و پیچیده‌ی حیات آدمی است» (ص ۴). از همین زاویه، اهمیت تاریخ که عبارت از فهم مراحل ترقی و تکامل و تجربه‌ی افراد بشر است آشکار می‌گردد.

ملک‌زاده درباره‌ی علت رویکردش به نگارش تاریخ مشروطیت می‌نویسد: این وظیفه‌ی مردان معاصر انقلاب؛ یعنی، کسانی است که شاهد و ناظر آن رخداد عظیم بوده و در روند آن مشارکت داشته‌اند، زیرا «فقط به تاریخی می‌توان اعتماد داشت که نویسندگان معاصر نگاشته‌اند ... و هرگاه فاصله‌ی مابین وقوع حوادث و نگارش زیاد شد آن قدر شاخ و برگ‌های زاید و تصورات بی‌اساس در آن راه می‌یابد که حقیقت موضوع از دست رفته، و تاریخ صورت افسانه‌ای پیدا می‌کند» (ص ۵).

نگارنده با وقوف کامل به اهمیت بی‌بدیل این رخداد؛ نگارش و تبیین آن را یک «خدمت ملی» بزرگ می‌شمارد؛ رخدادی که همچون توفان، دست‌گاه زندگانی اجتماعی و سیاسی چندین هزار ساله‌ی ملتی را در نور دیده و اوضاع نوینی پدید آورده است، و از آن‌جا که خود از نزدیک در بسیاری از رخداد‌های منتهی به انقلاب مشارکت داشته است، در پی ارزیابی آثار دیگر معاصرانش و مشاهده‌ی لغزش‌های آن‌ها به این مهم دست می‌یازد تا اثری علمی و بی‌طرفانه به دست دهد. به اعتقاد او بسیاری از تاریخ‌نگاران داخلی و خارجی که انقلاب مشروطه را مورد بررسی قرار داده‌اند، «مطلقاً در پیرامون فلسفه این تحول ملی و نهضت عمومی و علل و موجبات بسیاری که موجب انقلاب مشروطیت بوده و همگی را در صد سال قبل از مشروطیت باید جست‌وجو کرد، سخن نگفته‌اند» (ص ۷). از همین رو ملک‌زاده در جلد نخست به بررسی زمینه‌ها و علل انقلاب می‌پردازد. با این همه، وی در تبیین علت‌ها و ریشه‌های انقلاب چندان موفق نیست و آنچه او به صورت تفصیلی در این باب تشریح می‌کند، چیزی فراتر از آنچه مورخان هم‌عصرش به اختصار گفته‌اند نیست.

در مجموع، انتقاد عمده‌ی ملک‌زاده به برخی از تاریخ‌نگاران مشروطه‌ی هم‌عصرش، نگاه محدود و منطقه‌ای آن‌ها به رخداد‌های انقلاب، و نیز پاره‌ای غرض‌ورزی‌ها با هدف برجسته نمودن نقش «خود»، و نادیده انگاشتن نقش واقعی

«دیگران» است، که وی را بر آن داشته تا در جهت رفع این نقایص، تاریخ دیگری بنگارد. به همین دلیل کتاب او متأخرترین اثر از آثار مورخان معاصر با انقلاب است. اما آیا وی در اثبات ادعاهایش کامیاب بوده است؟ (۱)

واقعیت این است که سال‌ها قبل از نگارش کتاب ملک‌زاده، نگاه مورخان ایرانی به تاریخ دستخوش تغییر شده بود. در پی تلاش‌های گسترده‌ی روشنفکران و تحصیل‌کردگان ایرانی آشنا به غرب، اقدامات وسیع دارالانطباعات ناصری، ترجمه‌ی آثار مورخان غربی در زمینه‌های علوم مختلف، تاریخ، تراجم احوال، سفرنامه‌ها، ادبیات ... گسترش مدارس جدید و مانند آن، به تدریج از اواخر قرن نوزدهم، آثار تاریخ‌نگاری اروپایی در ایران نمایان گردید. این سرآغاز حرکتی بود که با انقلاب مشروطه رو به تکامل نهاد. از همین رو آثار تاریخ‌نگاران عهد مشروطه و در رأس همه ناظم‌الاسلام کرمانی، از نظر بینش و روش، شکل و محتوا، منبع و مضمون و پیوند با زندگی گروه عظیم مردم ایران، تاریخ‌نگاری ایرانی را در فضا و بستر جدیدی انداخت (فرمانفرمایان، ۱۳۸۰: ۱۸۹) و آن‌گونه که ناظم‌الاسلام در مقدمه‌ی اثرش اعتراف می‌کند در این رویکرد به شدت تحت تأثیر نگاه‌های تاریخی میرزا آقاخان کرمانی قرار داشته است (ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۱ مقدمه). اما این درخشش موقت در پی آشفتگی‌های اجتماعی - سیاسی کشور، ناکامی و ناپایداری نظام مشروطه، و برآمدن استبداد رضاخان از درون آن، تکوین ناسیونالیسم باستان‌گرا و سیطره‌ی خودکامگی و نفی آزادهای بیان و قلم، و در مجموع، پرداختن به تحولات اجتماعی - سیاسی و حرکت‌های دمکراتیک عهد قاجار، به‌ویژه نهضت مشروطه را در محاق فراموشی قرار داد و بیش از یک دهه، مورخان را به ترجمه‌ی آثار و نگاه‌های اروپایی یا پرداختن به حوزه‌های بی‌خطری چون ایران باستان سوق داد، تا آن‌که با سقوط رضاشاه، بار دیگر بازآفرینی مشروطیت و تحولات پس از آن در کانون توجه قرار گرفت و اثر ملک‌زاده نیز محصول همین عهد بود.

با این همه، انقلاب مشروطه، از ادبیات تاریخ‌نگارانه ضعیفی برخوردار است، زیرا سیطره‌ی استبداد سیاسی از یک سو و قوت گرفتن نظریه‌ی توطئه در باب پیدایی و تحول این انقلاب از سوی دیگر، از جذابیت آن کاست. به‌علاوه، این

انقلاب به دلیل ناکامی در استقرار دولتی با ثبات و با دوام، نتوانست یک تاریخ‌نگاری رسمی شکل دهد و دولت مشروطه به علت فقدان آموزش و پرورش رسمی، نتوانست از تاریخ به مثابه‌ی یک ابزار سیاسی آموزشی و هویتی بهره‌گیرد، و براساس روایت رسمی خود آن را در خدمت حکومت قرار دهد، یا برای ایجاد مشروعیت و پرنمودن شکاف‌های بین نسلی از آن استفاده کند (آغاجری، ۱۳۸۰: ۱۸). تا در پرتو آن به توجیه اندیشه و عمل رهبران آن و موجه جلوه دادن آرمان‌های انقلاب همت گمارد.

انقلاب و تاریخ‌نگاری هویت‌گرا

انقلاب مشروطه همانند سایر انقلاب‌های بزرگ دنیا، مبدأ تحول جدی در تاریخ‌نگاری ایران محسوب می‌گردد. در تاریخ جهانی نیز پژوهشگران، عهد روشنگری و انقلاب فرانسه را مبنای تاریخ‌نگاری نوین برمی‌شمارند که به‌عنوان الگویی برای ممالک مجاور اروپایی و ایالات متحده مبدل گشت (بنتلی^۱، ۱۹۹۵: ۱۱)، زیرا با انقلاب‌ها، دوران جدیدی از حیات ملت‌ها آغاز می‌شود؛ تحت تأثیر آرمان‌های انقلاب رهیافت‌ها و رویکردهای تازه‌ای شکل می‌گیرد، و شاید مهم‌ترین نشانه‌ی این تحول، شکل‌گیری هویت جمعی جدید از درون انقلاب، و در نتیجه، شکل‌گیری تاریخ‌نگاری مبتنی بر هویت ملی است.

درواقع، فهم انقلاب‌ها و تاریخ‌نگاری آن‌ها، بدون توجه به مفاهیم و اندیشه‌های برآمده از درون انقلاب یا روایت انقلابی ممکن نیست. در همین عرصه است که منازعات سیاسی و کشمکش‌های فکری موافقان و مخالفان انقلاب شکل می‌گیرد و در تاریخ ثبت می‌شود. روایت انقلابی، موجودیت‌های جمعی بشر را به‌عنوان عامل پیشرفت می‌شناساند، و از آن‌جا که با آگاهی و مقاصد جمعی پیوند می‌خورد، هم هویت دهنده است و هم خود دارای هویت خاص است (پارکر^۲، ۱۹۹۹: ۱۲۱ و ۱۲۲). این روایت بیش از همه در تاریخ‌نگاری انقلاب بازتاب می‌یابد؛ به همین خاطر،

1- Bentley
2- Parker

مسایلی مانند: مناسبات اجتماعی، سازمان‌های اداری، نظام طبقاتی، اخلاق و روحیات مردمی، مطالبات و آرمان‌های توده، وطن‌خواهی، ملیت، ناسیونالیسم، ترقی‌خواهی، آگاهی‌بخشی، برابری، قانون‌مداری، قیام علیه ستم، آزادی، مردم‌سالاری، حمله به خرافات، تعصبات و مذهب حاکم و مانند آن که در آثار مورخان قدیم موجود نبود در آثار تاریخ‌نگاران انقلاب از جمله ملک‌زاده موج می‌زند، و این نشانه‌ی پیوند با حیات توده‌های مردم و هویت‌های جمعی مبتنی بر موارد مشترک است.

بدین ترتیب، با بروز انقلاب، تلاش برای ثبت خاطرات مشترک و دفاع از هویت متحول آغاز می‌شود. هم‌زمان با آن، مخالفان وضع جدید، در راه نفی آرمان‌های انقلاب و دفاع از نظم کهن، با هواداران انقلاب درگیر می‌شوند. لذا، دو جریان یاد شده، با بهره‌گیری از ابزارها و روش‌ها و امکانات وابسته به خود، جدید را در برابر قدیم، ارتجاع را در برابر انقلاب و محافظه‌کار را در برابر تندرو قرار می‌دهند. این عرصه در تاریخ و تاریخ‌نگاری آشکارتر از حوزه‌های دیگر است.

ادبیات تاریخی هر انقلاب، هم‌گام با پیدایش نخستین نطفه‌های تحول در زندگی مادی و سیاسی شکل می‌گیرد؛ هم از انقلاب تأثیر می‌پذیرد و هم به‌عنوان یک نیرو بر فرایند انقلاب و زندگی و معیشت گروه‌های اجتماعی اثر می‌گذارد. در پرتو همین جنبش‌های بزرگ سیاسی - اجتماعی است که عاملان و بازیگران جدیدی به نام مردم وارد فرایند تاریخ‌نگاری می‌شوند. در نتیجه، ثبت و ضبط چگونگی عمل جمعی، تکوین هویت ملی و طرح آرمان‌ها و خواسته‌های مردم، از نظر بینش و روش، تاریخ‌نگاری انقلاب را متحول و متمایز می‌سازد.

ادبیات تاریخی انقلاب، بیش از سایر آثار ادبی، از جمله: شعر، رمان و نمایش‌نامه‌ها، به طور مستقیم در پیوند با جامعه و تحولات آن قرار می‌گیرد، و مشخصه‌ی بارز آن، جدال با نظم و ادبیات کهن و نیز متولیان و پرچمداران آن است که به آن هویت جدید می‌بخشد. این رویکرد به دلیل نوع نگاه و ورودش به تاریخ و توجه به مسایلی که از نگاه مورخان پیشین فاقد ارزش بود، از نظر شکل و محتوا نو و سنت شکن است و در سنت شکنی ویران‌گر و پرخاش‌جوست. نگرش

مذکور، برای تحکیم و تقویت خود، به همه‌ی سنت‌های گذشته حمله می‌برد، و از تمام سنت‌های گذشته انتقاد می‌کند. اگرچه ممکن است در عمل به آن‌ها پای‌بند باشد؛ اما آن‌ها را به شکلی نوین ابراز می‌دارد، و خود را مدافع تمایلات انقلابی توده‌های ملت می‌شمارد؛ و در برابر تاریخ‌نگاری سنتی که در خدمت قدرت خودکامگان قرار داشت، آن را کهنه، عقب‌مانده و ارتجاعی و استبدادی تلقی می‌کند و خود را به دلیل دفاع از آرمان‌های دمکراتیک و ثبت خاطرات مشترک توده‌های انقلابی، ترقی‌خواه و نوگرا می‌پندارد. از آن‌جا که انقلاب در مسیر بالندگی خود رویاروی عناصر تجاوزطلب و گسترش‌خواه بیگانه قرار می‌گیرد دارای ویژگی ناسیونالیستی و متکی و مدافع هویت ملی است.

ملک‌زاده و نگارش تاریخ ملت به جای تاریخ حکومت

در عهد مشروطه، تاریخ‌نگاران ایرانی و در رأس همه ملک‌زاده، تاریخ‌های کهن را معمولاتی پرزرق و برق می‌دانستند که به اشاره‌ی دستگاه استبدادی و برای خوش‌آمدگویی به آنان نگاشته شده‌اند. لذا در آرزوی نگارش تاریخی بودند که آگاهی‌بخش، هویت‌دهنده، بیدارگر و استبداد ستیز باشد؛ تاریخی که به‌زعم آن‌ها در خدمت توده‌ها بوده و سرگذشت واقعی آن‌ها را بنگارد. البته این تاریخ‌نگاری، از نثری ساده، بی‌پیرایه و عاری از مبالغه‌های سلطان‌پسند برخوردار بود. به بیان دیگر، می‌کوشید تا کلام و ادبیات را از قصر اشرافیت به خدمت توده‌ها در آورد و بر ضد اشرافیت استبدادی وارد منازعه گردد.

از همین‌رو، مسأله‌ی زبان در ادبیات عهد مشروطه، به‌ویژه ادبیات تاریخی تحول یافت و به اعتقاد یکی از محققان، از یک بیماری مهلک به نام «پارسی سره‌نویسی» یا پارسی «بیغش» که پیش از مشروطه بسط یافته بود رهایی یافت (مؤمنی، ۱۳۵۷: ۱۴۴).

این نگرش‌ها، در گسترده‌ترین شکل، در تاریخ‌نگاری ملک‌زاده به چشم می‌خورد. او می‌کوشید با الگوپذیری از تاریخ‌نگاران فرانسه، ملت را منزلتی رفیع ببخشد و آن را در برابر سلاطین و خدایگان روی زمین قرار دهد؛ زیرا در فرانسه

ارزش‌های ملی، ابتدا در پادشاه تجسم می‌یافت، و تنها پس از انقلاب بود که احراز هویت ملی به همه‌ی مردم گسترش پیدا کرد؛ چرا که هویت‌های ملی در حال تغییر، بازتابی از اثرات متقابل حکمرانان و ملت بود. تا پیش از انقلاب، پادشاه نماد وحدت ملی و مظهر اختیارات الهی بود، و توده‌های مردم افرادی مطیع، تسلیم، فاقد اراده و در حکم کودکانی نابالغ تصور می‌شدند؛ اما با وقوع انقلاب، هویت ملی به تمام مردم انتقال یافت، و مردم به شهروندانی عاقل و مشارکت‌جو و مؤثر در سرنوشت خویش تبدیل شدند حتی برخی از دمکرات‌های افراطی انقلاب، مردم فرانسه را به‌عنوان ملتی مافوق بشریت به جهانیان معرفی نمودند (آندرین و اپتر، ۱۳۸۰: ۱۳۵ و ۱۳۶).

مداقه در تاریخ‌نگاری عهد مشروطه، البته در سطح نازل‌تری نمایان‌گر همین رویکردهاست؛ حتی ناظران بیرونی چون ادوارد براون در این باره تصریح کرده‌اند که: «در سراسر این مبارزه، ایرانیان، آگاهانه برای موجودیت خود به‌عنوان یک «ملت» جنگیده‌اند، و بدین لحاظ حزب مشروطه یا مردمی را به درستی می‌توان ملی‌گرا نامید ... [این جریان] اساساً میهن‌پرست و خواستار پیشرفت، آزادی، تساهل و برتر از همه، استقلال ملی و «ایران برای ایرانی» است (براون، ۱۳۷۶: ۱۸ و ۱۹). از نگاه ملک‌زاده، انقلاب مشروطه از توده‌های بی‌نواای ایرانی، ملتی مستقل، آزاده و صاحب حقوق و شوکت ساخت به همین خاطر:

انقلاب مشروطیت بزرگ‌ترین واقعه‌ای است که در تاریخ ایران روی داده، و بالاترین تحول را در شؤون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران به وجود آورده. نهضت مشروطیت، دفتر کهنه‌ی قدیم را درهم پیچید و حکومت استبدادی را که از اول خلقت تا آن زمان در ایران فرمان‌فرمایی می‌کرد واژگون کرد و حکومت ملی را که پایه‌اش بر روی فلسفه‌ی نوین و رشد فکر و تعقل و آزادی و عدالت است برقرار کرد.

مشروطیت، آزادی عقیده، تساوی حقوق افراد و حکومت مردم بر مردم را در ایران استوار کرد و تقدیرات ملک و ملت را به خود مردم سپرد، و ملت را در وضع قوانین مناسب با اخلاق و صلاح جامعه مختار و آزاد نمود ... (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۰ و ۲۱).

او می‌نویسد: مشروطیت، اندیشه‌ی ظل‌الله بودن پادشاه را که ریشه‌ی هزاران سال بندگی و بدبختی بشر بود، از میان برد و نشان داد که پادشاه نماینده‌ی ملت و منتخب جامعه است، و اگر برخلاف مصالح و منافع مردم گام بردارد از مقامش معزول می‌گردد. در پرتو این انقلاب جان و مال و ناموس و شرافت مردم که دستخوش هوای نفس زمامداران بود، نجات یافته و پایه‌ی حکومت بر بنیاد فضل و تقوی و شایستگی استوار گردید. مقامات و مناصب مهم اجرایی و اداری که در انحصار خاندان حاکمه بود به توده‌ها سپرده شد. مشروطیت بر امتیازات طبقاتی مهر بطلان کشید «و سرانجام انحصار را ریشه کن کرد و راه را برای نشان دادن استعداد و لیاقت طبیعی و نبوغ افراد ایرانی باز نمود.» همه‌ی امتیازات طبقات ممتازه مانند روحانیت و بازماندگان اعیان و اشراف قدیم را محدود نموده و راه را برای اظهار فضل و برتری همه‌ی کسانی که «هر روز فاصله‌ی معنوی خود را با حقیقت اسلام و دین دورتر می‌کردند» بست. از همین‌رو آن را مهم‌ترین و بزرگ‌ترین رخداد چندین هزار ساله‌ی ایران باید قلمداد نمود (صص ۲۱ و ۲۲).

بدیهی است؛ آن‌چه ملک‌زاده در ستایش از انقلاب مشروطه و نتایج حاصل از آن گفته است، بیش‌تر نمایان‌گر شیفتگی او به این رخداد است تا بیانگر واقعیات اجتماعی - سیاسی عهد مشروطه؛ زیرا، آن‌چه وی به‌عنوان ره‌آورد انقلاب بر آن انگشت می‌گذارد، بخشی از آرمان‌های انقلاب بوده است، نه دستاوردهای عملی آن. با این همه نباید فراموش کرد که انقلاب در عرصه‌ی اندیشه و نظر، می‌توانست آثار عمیقی بر لایه‌های اجتماعی ایران بر جای نهد. اما همان‌گون که ملک‌زاده اشاره می‌کند در آغاز مشروطه تعداد انگشت‌شماری از ایرانیان، از تاریخ تحولات جهان و فلسفه‌ی تکامل و منافع آزادی و حکومت ملی اطلاع داشتند، و عموم ملت چنان به استبداد خو کرده بودند که «منزه کردن آنان از آن عادات قدیم، و آشنا نمودن آن‌ها به اصول نوین، سال‌ها بلکه قرن‌ها، وقت لازم داشت» (ص ۲۳). انقلاب، آغاز این راه دشوار به‌شمار می‌رفت؛ زیرا از صدر تا ذیل تاریخ ایران، نامی از ملت و مردم برده نشده بود و اساساً تا ظهور مشروطیت، ملت به معنی امروز وجود نداشته، بلکه جماعتی بندگان و غلامان بودند که جان و مال و همه چیز آن‌ها

در اختیار طبقه‌ی حاکم بوده، و چون حیوانات مطیع خار می‌خوردند و بار می‌کشیدند».

بدین ترتیب، مشروطیت به ملت ایران هویت ملی بخشید و به آن‌ها شخصیت داد تا در ردیف ملت‌های متمدنی جهان قرار گیرند؛ اما ملتی را که هزاران سال سابقه‌ی اطاعت کورکورانه دارد و خوی بندگی در عمیق‌ترین لایه‌های جسم و روح او لانه کرده است، «به زودی نمی‌توان به مقامی که یک ملت آزاد داراست و حقوق طبیعی که خدا به او عطا فرموده آشنا کرد.» از همین رو، در سال‌های پس از مشروطه، هرگاه مستبدی خودکامه ظهور نموده، ایرانیان فوراً «تسلیم اراده‌ی دیکتاتور شده‌اند و رأی و عقیده‌ی خود را به رایگان به او تفویض کرده‌اند» (ص ۲۴).

البته باید توجه داشت که واژه‌ی ملت در ادبیات کهن فارسی، بیش‌تر به پیروان ادیان و فرّق‌گوناگون اطلاق می‌شد و با واژه‌ی «ناسیون» که زاده‌ی تحولات پس از رنسانس و دربردارنده‌ی توأمان مفهوم مجموعه‌ی طبقات اجتماعی و دولت بود، تفاوت اساسی داشت؛ زیرا در ایران، ملت نه تنها دربردارنده‌ی معنای دولت نبود، بلکه در جهت متقابل آن قرار داشت؛ لذا، در ادبیات تاریخی مشروطه، «ملی» صفتی بود به معنای مردمی، غیردولتی، دمکراتیک و ضداستبدادی و همه‌ی نیروهای ضداستبدادی و مشروطه‌خواه، با عنوان «ملیون» خوانده می‌شدند (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۸-۴۵). البته تردیدی نیست که این مفاهیم، الفاگر نوعی هویت و دربردارنده‌ی مفهوم «خودی» در برابر بیگانه بود. اگرچه با مفاهیم میهن‌پرستی و دفاع از سرزمین در برابر استیلای بیگانه و تلاش برای اعتلای ایران و حفظ موارث تاریخی و فرهنگی آن مترادف می‌نمود، اما به هیچ وجه به معنای ناسیونالیسم اروپایی نبود. از همین رو، بسیاری از نویسندگان داخلی و خارجی، از جمله ریچارد کاتم، انقلاب مشروطه را «نخستین انفجار ناسیونالیسم لیبرال دمکراتیک» در ایران شمرده‌اند (کاتم، ۱۳۷۱: ۵) که مؤلفه‌های هویتی ایرانیان را دستخوش تغییرات اساسی ساخت و توده‌های ایرانی را از جایگاه پست «رعیت»، به مقام منیع «ملت» برکشید.

ملک‌زاده، بیش از مورخان معاصر خود به این مفاهیم توجه نموده است. او در این باره می‌نویسد:

... هرگاه تاریخ چندین هزار ساله‌ی ایرانیان را ورق بزنیم و مندرجات آن را از نظر بگذرانیم، جز داستان پادشاهان و شرح زندگانی آن‌ها چیزی نخواهید یافت و از ملت و توده‌ی مردم که مالک حقیقی مملکت بوده و خیر و شر امور مربوط به آن‌ها بوده و تمام وقایع و پیش‌آمدهای تاریخی، فقط و فقط در تقدیرات آن‌ها تأثیر داشته و در جمیع کشمکش‌ها و جنگ‌ها جان و مال آن‌ها عامل فتح و ظفر بوده و در شکست‌ها و ناکامی‌ها، همه چیز آن‌ها در معرض فنا و نیستی قرار گرفته، اسمی برده نشده است. فلسفه‌ی این امر هم این است که ملتی به معنای حقیقی کلمه وجود نداشته تا نامی از آن برده شود. جماعتی غلام و بنده، بدون رأی در تقدیرات خود و کشوری که در آن زیست می‌کردند به نام ملت ایران خوانده می‌شدند ... همه بندگان شاه بودند و همه چیز برای شاه بود ... اراده‌ی شاه در حکم قانون الهی بود و اطاعت او را در حکم اطاعت از خدا می‌دانستند ...

... احدی از آینده‌ی خود ولو بالاترین مقام ... اطمینان نداشت، و امنیت برای هیچ فردی موجود نبود ... گرداننده‌ی این دستگاه عظیم، زور و وحشت بود و محصول آن تعدی، تجاوز، قلدری و پیروی از هوای نفس بود ... پستی و تملق‌گویی، جای ملکات فاضله را گرفته بود ... (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۴۵).

مشروطیت و بازنگری در مؤلفه‌های هویت دینی

تردیدی نیست که دین، مهم‌ترین مؤلفه‌ی جامعه ایران در عصر مشروطه محسوب می‌شد، و آشکار بود که هر تحول مهم و بنیادی، بدون تعامل منطقی با دین و متولیان آن، نمی‌توانست آثار ثمربخش و پایداری بر جامعه‌ی ایران بر جای نهد؛ و اساساً بدون مشارکت مذهب و نیروهای مذهبی، هیچ تحول بزرگ اجتماعی - سیاسی در ایران نمی‌توانست به وقوع پیوندد. به همین خاطر، بخش عمده‌ای از تاریخ‌نگاری انقلاب مشروطه؛ در پیوند با همین نیروها رقم خورده است؛ اما از آن‌جا که این انقلاب، ماهیتاً سرشتی لیبرال - دمکراتیک و سکولار داشت، عمده‌ی

تاریخ‌نویسان و خاطره‌نگاران این دوره و پس از آن، از همین زاویه به نقد و تحلیل عملکرد نیروهای مذهبی پرداخته و قضاوت‌های ناصوابی درباره‌ی آن صورت داده‌اند.

این موضوع، با توجه به دو جهت‌گیری کاملاً متضاد رهبران دینی در برخورد با مشروطیت، شدت بیش‌تری یافته است و تحت تأثیر فضای ضد‌مذهبی و غرب‌گرای دوره‌ی رضاشاه و پس از آن، تا حد زیادی از مسیر حقیقی منحرف گشته است. در نتیجه، نویسندگان دوره‌ی یاد شده، از جمله ملک‌زاده، از یک سو با توجه به نقش مذهب در هویت ملی به هیچ وجه نمی‌توانستند آن را نادیده بگیرند، و از سوی دیگر فاقد یک ارزیابی علمی و منصفانه در باب معرفت‌شناسی و اندیشه‌ی سیاسی علما در برخورد با انقلاب بوده‌اند. به همین خاطر لغزش‌های زیادی در گفتار ملک‌زاده که عمدتاً از منظر روشنفکری لیبرال مطرح می‌شود، نسبت به اندیشه و عمل رهبران مذهبی به چشم می‌خورد، و ما بدون قضاوت درباره‌ی آنها به نقل پاره‌ای از آنها از منظر مشروطه و بازنگری هویت دینی می‌پردازیم.

به اعتقاد ملک‌زاده، در پی انقلاب مشروطه، حوزه‌ی دیانت به‌عنوان یکی از ارکان اصلی هویت‌بخشی ایرانیان، مانند حوزه‌های دیگر دستخوش تغییر شد؛ زیرا در فضای استبدادی، روحانیان واقعی و علمای حقیقی و متقی، گوشه‌نشینی اختیار کرده، و میدان ملک و ملت در اختیار روحانی نمایان و زهدفروشان در آمده بود، و مذهب اسلام که مبتنی بر عدالت و برابری و سازگاری با تمدن نوین است به سدّ راه ترقی و اعتلای مسلمانان تبدیل شد. علت این امر آن بود «که روحانیون برای منافع و مصالح، و رونق بازار ریاست خود، و نگاهداری مردم در جهل و نادانی، حقایق دین را آشکار نکردند و اصول را از انظار مستور داشته، خرافاتی چند به نام دین به معرض نمایش گذاردند ...» با وجود تأکید اسلام بر وجوب علم‌آموزی، متولیان دین فروش سدّ راه علم و معرفت شدند، و طرفداران دانش و فرهنگ و ترقیات جدید را تکفیر کردند. علما، حکما و عرفا بی‌دین و پیرو عقاید شیطنی معرفی شدند؛ زیرا «هر نوع اکتشاف و اختراع علمی، عمل شیطنی محسوب می‌شد؛ و قدم بیرون گذاردن از محیط خرافات و ظلمت، در حکم مخالفت با اصول شرع

تلقی می‌گشت.» تأسیس مدارس جدید، داشتن پرده‌ی نقاشی یا آلات موسیقی حرام بود. آموزش زبان‌های بیگانه و علوم جدید حرمت داشت. «این استبداد روحانی چنان روح ریاکاری و سالوسی در عموم افراد ایجاد کرده بود، که کم‌تر کسی از این آلودگی اخلاقی مبرا بود» و همه تظاهر به دینداری می‌نمودند ... (صص ۶۷-۴۷). اقلیت آزاداندیش و منورالفکر، زیر فشار رهایی‌ناپذیر روحانی نمایان و نظام سیاسی خودکامه قرار داشتند. «در آن زمان طرفداری از آزادی عقیده، بزرگ‌ترین گناه محسوب می‌شد و آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی، بالاترین جرم بود و طرفدارای از تمدن و فرهنگ نوین، ذنب‌لایغفر محسوب می‌شد. نه فقط اصول نظری مسایل کلی از قبیل مشروطه‌خواهی و یا جمهوری‌طلبی مردود بود، بلکه مخالفت با خرافات کودکانه و عادات مذمومه جرم شناخته می‌شد. اتهام بی‌دینی و بای‌گری، بی‌دریغ نثار همه‌ی نوگرایان فرهنگی و متفکران متجدد می‌گشت، که در میان آن‌ها حتی عده‌ای از روحانیون راستین وجود داشتند. همراهی استبداد سیاسی و استبداد مذهبی، عرصه را بر همگان تنگ ساخته بود (صص ۷۵-۶۸).

آن‌چه گفته شد، وصف مردان ایرانی بود. داستان زنان، بسیار اندوه‌بارتر از این بود. به تعبیر ملک‌زاده: «اگر مردها در ایران استبدادی، از حقوق بشریت محروم بودند، زن‌های ایرانی از مزایا و امتیازات حیوانات اهلی هم بی‌نصیب بودند.» از آن‌جا که استبداد و تحمل فشار، از بالاترین سطوح تا عمیق‌ترین لایه‌ها جریان داشت، طبیعی بود که زنان به‌عنوان ضعیف‌ترین حلقه، از همه‌ی حقوق و امتیازات انسانی محروم بودند و اصطلاح معروف «ضعیفه» که یادگار دوران‌های ماقبل مدرن است، بازتاب چنین نگرشی درباره‌ی زنان ایرانی بود، و با کمال تأسف این رویکرد توجیه دینی می‌شد (صص ۷۷-۷۵).

به اعتقاد ملک‌زاده، هویت دمکراتیک جدید که محصول تلاش‌ها و جانفشانی‌های گروه کثیری از پیشگامان اصلاحات فرهنگی، روشنفکران، روحانیان آزاده و سایر وطن‌پرستان آزادی‌خواه بود، و در نظام مشروطه تجلی پیدا کرد، می‌بایست رویاروی مدافعان هویت پیشین قرار گیرد؛ یعنی، نیروها و جریان‌هایی که برای ملت ایران هویتی فراتر از بندگان و بردگان قایل نبودند. این نیروها به طور

خلاصه عبارت بودند از نظام خودکامه و عناصر آن، روحانیان دنیاگرا و قدرت‌های خارجی.

ثمره‌ی پیوند نزدیک مصالح و منافع در هم تنیده‌ی حکومت استبدادی و روحانیان کهنه‌پرست، چیزی جز انقیاد، در یوزگی و زبونی عامه‌ی مردم و اطاعت کورکورانه‌ی آن‌ها نبود. «این دو طبقه‌ی بالا و پایین، با تمام قوا در حفظ بساط استبداد و کهنه‌پرستی و خرافات همکاری می‌کردند و بر ضد هر نوع تجددخواهی، آزادی‌طلبی هم‌داستان بودند» (ص ۷۹).

از سوی دیگر حکومت قاجار و در رأس آن ناصرالدین شاه، بزرگ‌ترین فرمانفرمای این سلسله، در پایان حکومتش «یک ملت بدبخت، پریشان، جاهل، فاسدالاخلاق، جبون، رنجور، گدا، مبتلا به امراض گوناگون، تریاکی، بی‌ایمان و گرفتار هزاران تعصبات جاهلانه و عادات مذمومه از خود به یادگار گذارد» (ص ۱۰۹).

عامل خارجی؛ یعنی، روس و انگلیس نیز، به گونه‌ای دیگر در تحکیم هویت یاد شده سهم بودند. صرف‌نظر از نفوذ سیاسی، امتیازات اقتصادی، حق کاپیتولاسیون و نفوذ در نهادهای نظامی؛ بانک استقراضی روس با اعطای وام‌های کلان به همه‌ی متنفذین ایرانی، شرافت و ملیت آن‌ها را خرید و در حقیقت «استقلال ایران» را به یغما برد و زنجیر بردگی روس‌ها را بر گردن زعمای ایران نهاد. چند سالی نکشید که نود درصد رجال ایران، شاهزادگان، درباریان، روحانیون و تجار، مبلغی به بانک استقراضی مقروض شدند و تحت سلطه و نفوذ سیاسی همسایه مقتدر و متعددی قرار گرفتند (ص ۱۲۸). از نگاه ملک‌زاده، دولت انگلیس ماهیتاً تفاوتی با روسیه نداشت. آن کشور مدافع منافع و سیادت بریتانیا در ایران بود که در آن زمان به دلیل وابستگی مطلق سلسله قاجار به روس‌ها در پرتو نهضت مشروطه جست‌وجو می‌شد ولی در واقع امر، چنان‌که بعدها مشخص شد، این کشور در راه حفظ منافع گسترده سیاسی، اقتصادی، نظامی و ژئوپلتیک خود از استبداد هواداری کرد، و پس از قرارداد ۱۹۰۷ خواهان سرکوب نهضت مشروطه گردید.

بدین ترتیب، در پی متراکم شدن مطالبات آزادی‌خواهان و گسترش خودکامگی سیاسی و مذهبی و نفی استیلای بیگانه، انقلاب آغاز شد. به دنبال نهضت

«بابی‌کشی»، روحانی نمایان و مأموران دولت، بیش از پیش بر جان و مال مردم مسلط شدند؛ «ولی آزادی‌خواهان و مردمان روشنفکر که از این بی‌رحمی‌ها به جان آمده بودند و خود و کشور را در چشم دنیای متمدن سرافکننده و زبون می‌یافتند، یک حس تأثر و انزجار در روح‌شان راه یافت، و تصمیم فداکاری در برانداختن این بساط بیدادگری در مغزشان پدیدار گشت» (ص ۱۳۱)، و در برخورد با بیگانه، دریافتند که «با دستگاهی که زمام کشور ایران را در دست دارد، فنا و زوال ایران حتمی است و باید طرح نویی انداخت، و آن هم جز یک قیام ملی و از بین بردن حکومت دست‌نشانده‌ی روس‌ها راهی نبود» (ص ۱۲۹)

این حرکت ملی، چیزی جز آزادی‌خواهی و حکومت قانون نبود. «آزادی ریشه و پایه‌ی تمام اصلاحات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است، و غایت آرزوی بشر است و مادامی که ملتی از نعمت آزادی برخوردار نشود، به مقام تمدن حقیقی و عزت واقعی نایل نخواهد شد، و در ردیف ملل زنده‌ی جهان جای نخواهد گرفت» (ص ۱۴۸). از همین‌رو، آزاد کردن ملت ایران از بند استبداد سیاسی و مذهبی، و استیلای امپریالیسم و حاکمیت قانون، و برابری همه‌ی آحاد ملت در مقابل آن، در کانون آرزوها و آرمان‌های مبارزان مشروطه قرار گرفت، که در حقیقت هویت ملی ایرانیان در گرو آن قرار داشت.

با توجه به آنچه گفته شد، کمیته‌ی انقلاب، بزرگ‌ترین هسته‌ی مبارزاتی و تندرو انقلاب مشروطه، در نخستین اقدام خود تصمیم گرفت نمایندگانی به حوزه‌ی علمیه‌ی نجف که مرکز روحانیت و مراجع بزرگ شیعه بود اعزام دارد؛ زیرا مرجع تقلید «بر روح و عقاید ایرانیان، حکومت مطلقه داشت؛ و هرگاه تمایلی از طرف آن‌ها نسبت به اساس مشروطه مشهود می‌شد، مردم از آن پیروی می‌کردند» (ملک‌زاده، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۴۴) و هم‌زمان، همکاری گسترده میان روحانیان آزادی‌گرا و روشنفکران و مبارزان سیاسی نیز در راه پیشبرد مبارزه آغاز شد. در اصل، این تنها راه گسترش نهضت و تقویت و تعمیق آن در میان لایه‌های زیرین جامعه و در افتادن با استبداد سیاسی و مذهبی وقت بود.

بدین ترتیب، روحانیت نوگرا و پیشرو با انقلاب همراه شد و طباطبایی ضمن یادآوری اوضاع وخامت بار کشور، لزوم پیشبرد این جنبش هویت‌ساز جدید را در نامه‌ای به اتابک، چنین یادآوری کرد:

... اصلاح تمام این‌ها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علما، عجب در این است که مرض را شناخته و راه علاج هم معلوم، اقدام نمی‌فرمایید. این اصلاحات عن‌قرب واقع خواهد شد، ولیکن ما می‌خواهیم به دست شاه و اتابک خومان باشد، نه به دست روس و انگلیس و عثمانی ... (ص ۳۲۱).

وی در ادامه‌ی این نامه، رسالت مذهبی و ملی خود برای نجات ایران را، چنین تشریح می‌کند:

... ایران وطن من است، اعتبارات من در این مملکت است، خدمت من به اسلام در این محل است، عزت و احترام من بسته به این دولت است. می‌بینم این مملکت به دست اجانب می‌افتد و تمام شؤونات و اعتبارات من می‌رود. پس تا نفس دارم، در اعتبارات این مملکت کوشش می‌کنم و در صورت لزوم جان را در این راه خواهم گذارد ... (ص ۳۲۱).

اتحاد و همکاری نزدیک روحانیت پیشرو و نوگرا با آزادی‌خواهان و روشنفکران مبارز و اعتمادی که دو طرف در پیشبرد آرمان انقلاب و اعتلای میهن نسبت به هم یافتند، پیروزی انقلاب را سرعت بخشید. علمای دینی در عریضه‌های خود به مظفرالدین شاه اوضاع ناگوار کشور و اجحافی را که در حق مردم روا داشته می‌شد تشریح کردند و اصلاح امور را صرفاً در پرتو آرمان‌های انقلاب ممکن دانستند.

پیروزی انقلاب، سرآغاز صف‌آرایی‌ها و کشمکش‌های نظری و عملی هواداران دو هویت جدید و قدیم بود؛ اما از نگاه ملک‌زاده چنین برمی‌آید که وی پشتیبانی کامل روس‌ها را از دستگاه استبداد و جانبداری بی‌طرفانه‌ی انگلیسی‌ها را از محمدعلی شاه - پس از قرارداد ۱۹۰۷ - در سرکوب مشروطیت، کم‌اهمیت‌تر از مخالفان مذهبی مشروطه می‌پندارد. به اعتقاد او، این جریان خطرناک‌ترین دشمن مشروطه و آرمان‌های آن به حساب می‌آمد. وی در سراسر کتاب خود این خطر را

با عنوان «نیرنگ دینی» یاد کرده است، و تبلیغات آن‌ها را با توجه به نگرش سنتی ایرانیان مسلمان در آن روز و جایگاه علمای یاد شده، بسیار مؤثر و کارآمد شمرده است. اتهاماتی چون: بابی، ملحد، ضد‌دین، منحرف و مانند آن، که بی‌دریغ نثار مشروطه‌خواهان می‌گردید، در ایجاد تزلزل و تردید در صفوف مشروطه‌گران بی‌اثر نبود. او می‌نویسد: در آستانه‌ی به توپ بستن مجلس در تبریز «ملاهای مستبد اعلان جهاد دادند و ریختن خون مشروطه‌طلب‌ها را مباح کردند ... یکی از آن‌ها سعی می‌کرد با آیات و احادیث، بی‌دین بودن مشروطه‌خواهان را برای دیگران اثبات کند و حتی بعضی از آن‌ها قسم یاد می‌کردند که مشروطه‌طلبان جز از میان بردن دین اسلام و بابی کردن مردم، منظوری ندارند» (ملک‌زاده، ۱۳۷۳، ج ۴: ۷۲۹). ملک‌زاده، بخش عمده‌ای از مجلد چهارم کتاب خود را، به مکاتبات شاه با روحانیان استبدادگر اختصاص داده و تلگرام‌های آن‌ها را در دوره‌ی استبداد صغیر و در تهنیت به توپ بستن مجلس نقل کرده است.

به اعتقاد ملک‌زاده، هیچ عاملی به اندازه‌ی انقلاب، اساساً قادر نبود این واقعیت‌های اسف‌بار را تغییر دهد؛ زیرا انقلاب فرایندی است که چون توفان، قلب‌ها و اندیشه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و عادات و سنت‌ها را دگرگون می‌سازد. دستگاه انقلاب، ملت آلوده به سنت‌های ناپسند و بندگی و در یوزگی را پالایش می‌کند و «ملتی شجاع فداکار وطن‌پرست با افکار نو و اندیشه‌های بلند به جامعه تحویل می‌دهد» (ص ۴۰۵). لذا، آزادی‌خواهان تندرو، با تشکیل کمیته‌ی انقلاب و تهییج افکار و احساسات مردمی و بهره‌گیری از آزادی بیان و قلم و اجتماعات، تنور انقلاب را مشتعل نگاه می‌داشتند؛ و در پرتو همین تلاش‌ها و به رغم همه‌ی موانع و تنگناهای داخلی و خارجی، پیشرفت‌های مهمی حاصل آمد؛ قانون اساسی پیشرفته تدوین گردید، و ایران در ردیف ممالک دمکراتیک جهان جای گرفت.

مسئله‌ی غرب

نگرش ملک‌زاده به غرب، حرکتی دو سویه بود: از یک سو مدنیت غرب را عامل آگاهی‌بخشی و منبع الهام و بیداری، و بدین ترتیب بخشی از مؤلفه هویتی

ایرانیان می‌پنداشت که گریزی از پذیرش آن نبود؛ اما در همان حال، چهره‌ی دیگر غرب؛ یعنی، امپریالیسم و استعمار را می‌دید که در حال گسترش سیطره‌ی سیاسی - اقتصادی بر ممالک پیرامونی - چون ایران - و فروپاشی تدریجی آن‌ها است، که می‌بایست در برابر آن ایستادگی کرد. این نگرش و تجلیات آن را تحت عنوان «بیگانه‌ستیزی و استقلال» خواهی، مورد بحث قرار خواهیم داد که اتفاقاً بخش عمده‌ای از تاریخ‌نگاری ملک‌زاده، معطوف به همین رویکرد است.

ملک‌زاده، تمدن و مدرنیته‌ی غربی را که به‌صورت ترقی اقتصادی، توسعه علم و فن‌آوری و پیشرفت در همه‌ی عرصه‌ها - به‌ویژه حاکمیت دموکراسی - چهره نمود، به‌عنوان علل اصلی و بنیادین جنبش مشروطه‌خواهی تلقی می‌کند. وی در این باره از انقلاب فرانسه و آرمان‌های جهانی آن، که ریشه در تفکر سیاسی و فلسفی غرب داشت، به‌عنوان مهم‌ترین و نخستین علت یاد می‌کند که نتایج آن به شکل‌های گوناگون وارد جامعه ایران گردید:

مسافرت ایرانیان به کشورهای متمدنی و مشاهده‌ی آن دستگاه بزرگ تمدن و ترقیات گوناگون و صنایع و علوم اکتشافات و اختراعات و شهرهای زیبا و ابنیه‌ی مجلل که جمله محصول حکومت ملی بود، نظر آن‌ها را جلب کرد و همگی را مفتون تجلیات دنیای نوین ساخت و آرزومند کرد که روزی از نعمت ترقی برخوردار شوند و در ردیف ملل راقیه جای گیرند (ص ۸۵).

انقلاب در روسیه، مشروطیت در ژاپن، تشکیلات و محافل سری، اعزام دانشجویان به اروپا، ترجمه‌ی آثار متفکران غربی، انتشار روزنامه در داخل و خارج، تلاش‌های اصلاح‌گران در درون نظام سیاسی قاجار، نهضت فرهنگی و مدرسه‌سازی به سبک اروپا، افزایش آگاهی‌های سیاسی، ظهور متفکران سیاسی مخالف وضع موجود و گسترش کتابخانه‌ها، همه و همه تحت تأثیر غرب شکل گرفت و جامعه‌ی سنتی ایران را متحول ساخت، و این البته از دستاوردهای مثبت تمدن غرب بود که مستقیم یا غیرمستقیم، آثار خود را بر جامعه و حکومت ایران بر جای نهاد. البته سیاست‌های استعماری غرب در تحمیل جنگ‌ها، کسب امتیازات سیاسی و اقتصادی

که با واکنش نیروهای داخلی روبرو شد رفته‌رفته ابعاد و دامنه‌ی مبارزات سیاسی علیه حکومت استبدادگری قاجار را وسعت می‌بخشید و در عین حال ابعاد مثبت و پذیرفتنی تمدن غرب را جزو رهایی‌ناپذیر هویت ملی ساخت (صص ۲۱۷-۸۱).

بیگانه‌ستیزی و استقلال‌خواهی ملی

ملک‌زاده یکی از خاکریزهای برخورد و اصطکاک شدید انقلاب مشروطه را، نفی سلطه‌ی بیگانه و دفاع از استقلال و حیثیت ملی ایرانیان معرفی می‌کند و با تعابیر گوناگون، این چهره‌ی غرب به‌عنوان «دیگری» را، رویاروی ملت ایران قرار می‌دهد؛ چنان‌که در برابر یکی از بحث‌انگیزترین رخداد‌های انقلاب؛ یعنی، موضوع تحصن در سفارت انگلیس، تفسیر دیگری ارائه می‌کند و به اعتقاد او، این رخداد از سر اضطرار و ناگزیری صورت پذیرفته است؛ زیرا ملت ایران در دوران چند هزار ساله‌ی حیات خود دائماً در معرض هجوم و تجاوز ستمگران و ظالمان قرار داشته و برای سپری نمودن خطر، همواره در صدد یافتن مأمنی برای التجا بوده است؛ که این مکان‌های امن، ابتدا امامزاده‌ها، برخی مساجد و خانه‌ی برخی از عالمان بلندپایه بود؛ اما به تدریج دامنه‌ی ستم و تجاوز تا آن‌جا بالا گرفت که مکان‌های مزبور نیز نمی‌توانست رفع خطر کند، و هر اجتماع اعتراضی، با خون شسته می‌شد و هنگامی که همه‌ی راه‌های دیگر به روی آزادی‌خواهان بسته شد، به ناچار در سفارت بریتانیا گرد آمدند.

لذا، وی هرگونه مساعدت بریتانیا را در روند انقلاب منکر می‌شود، و هرگونه همراهی را ناشی از احساس خطری می‌داند که از سوی دولت روسیه و سلسله‌ی قاجاری وابسته به آن، منافع بریتانیا را تهدید می‌کرد. در نتیجه، از نظر ماهیت سیاسی تفاوتی میان آنها و روس‌ها نمی‌بیند (صص ۳۶۷-۳۷۰). به اعتقاد ملک‌زاده، شایعات اغراق‌آمیز درباره‌ی نقش و نفوذ بریتانیا در ایران، زمینه‌ساز «نظریه‌ی توطئه» گشته است:

و این فکر پلید به درجه‌ای در میان بعضی از مردم سست عنصر و فاقد شخصیت قوت پیدا کرده که نه فقط تقریرات ملک و ملت را بسته به اراده

و میل دول خارجی می‌پندارند، بلکه اصلاح امور جزئی و شخصی خود را بسته به تمایلات و یا مخالفت مقامات خارجی تصور می‌کنند ...
این طبقه از مردم، عقیده دارند که پیچ و مهره‌ی این مملکت در دست اجانب مخصوصاً انگلیسی‌هاست و چرخ مملکت به طور نامرئی با انگشت آن‌ها حرکت می‌کند و دستگاه دولت به اراده‌ی آن‌ها می‌چرخد ... (صص ۳۷۰ و ۳۷۱).

به هر حال معاهده‌ی ۱۹۰۷ و همکاری نزدیکتر روس و انگلیس در چپاول سیاسی - اقتصادی ایران، نشان دهنده‌ی ماهیت واقعی انگلیسی‌ها بود که تا این زمان زیر نقاب آزادی خواهی پنهان شده بود، و ایرانیان آزادی خواه، قرارداد یاد شده را به منزله‌ی پایان استقلال ملی ایران و بر باد رفتن همه‌ی آرزوهای آرمان‌های انقلابی می‌دانستند و آن را آشکارترین نوع مداخله در سرنوشت کشور تلقی می‌کردند. از نگاه ایرانیان، آرمان اصلی مشروطیت، بیش تر حفظ استقلال و تمامیت ایران بوده است تا آزادی‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی (ص ۵۱۹). در نتیجه، هیچ‌گاه حاضر به پذیرش آن نشدند و در دشوارترین شرایط استقلال کشور را پاس داشتند.

با این همه، تلاش‌های وطن خواهانه‌ی مجلس اول در تنظیم بودجه، نفی وام خواهی از بیگانه، کسر مواجب گزاف درباریان و مانند آن، مخالفت‌های جدیدی در برابر مشروطیت گشود، و این اقدام «صف دیگر در مقابل ملت و مجلس ایجاد کرد و پشتیبان تازه‌ای برای محمدعلی شاه ... به وجود آورد» (ص ۵۳۱).
شاه با حمایت سیاسی، تدارکاتی، تسلیحاتی و مالی، از مخالفان سیاسی و مذهبی مشروطه و حتی سران اشرار، به اختلال و کارشکنی در روند استقرار مشروطه و فعالیت نهادهای آن پرداخت، و با همراهی روس‌ها و بی‌طرفی انگلیسی‌ها، این حرکت را سازماندهی کرد. بدین ترتیب با همراهی و همکاری نزدیک سه جریان؛ یعنی، خودکامگان سیاسی، استبدادگران مذهبی و قدرت‌های توسعه طلب روس و انگلیس، کودتای خونین علیه مجلس شکل گرفت.

به همین خاطر در پی به توپ بستن مجلس ملک‌زاده نوشت:

کاخ آرزوها در هم ریخت و فداکاری‌های نیم قرن بر باد رفت، آزادی
رخت بر بست و ستاره‌ی مشروطیت غروب نمود و ظلمت و استبداد بار
دیگر محیط ایران را فراگرفت و حق و عدالت از بین رفت و ظلم و
بیدادگری جای آن را گرفت (صص ۷۵۴ و ۷۵۵).

اما مشروطه‌خواهان راستین، تا آخرین نفس مقاومت کردند و حاضر نشدند برای
حفظ جان‌شان به جز معدودی به سفارت انگلیس التجا نموده «زیر بیرق اجنبی»
بروند (صص ۷۶۷ و ۷۶۸). بدین ترتیب ملک‌زاده یکی از بداقبالی‌های بزرگ ایران
را همسایگی با دو کشور روس و انگلیس دانسته و آن را از علل اصلی بروز
مشروطیت برمی‌شمارد و می‌نویسد: «کمتر ملتی در دوره‌ی انقلاب مثل ملت ما
گرفتار فشار طاقت‌فرسای دول خارجی بوده و کم‌تر ملتی به اندازه‌ی ایرانیان از
اجانب زحمت دیده» است. صرف نظر از دو قدرت یاد شده عثمانیان نیز در صدد
سوءاستفاده از بحران انقلابی ایران برمی‌آمدند تا با تحریک ترک‌زبانان ایران و حتی
تصرف آذربایجان، وضعیت حادثتری برای دولت نوپای مشروطه پدید آورند
(ملک‌زاده، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۰۴۹).

به هر حال با تلاش بی‌وقفه‌ی مراجع نوگرا و مستقل نجف، و حرکت قهرمانانه‌ی
مردم تبریز، و فعالیت آشکار و پنهان سایر کانون‌های آزادی‌خواهی و سرانجام
تهاجم مجاهدان شمال و جنوب به پایتخت، تهران فتح شد و محمدعلی شاه پس از
مقاومتی مذبح‌خانه تن به شکست داد و به سفارت روسیه پناه گرفت. این موضوع
احساسات ملی‌گرایانه و وطن‌دوستانه‌ی ملک‌زاده را به غلیان آورد و سرگذشت این
پادشاه بی‌هویت، خودکامه و بیگانه‌پرست را چنین نگاشت:

ستمگری که دوره‌ی دو سال و چند ماه سلطنتش به قیمت خون هزارها
نفر از افراد مملکت و برگزیده‌ترین نوابغ کشور و ویرانی وطن و اشغال
قسمتی از مملکت به دست اجانب تمام شد؛ و بیدادگری که وطن‌پرستی،
ملت‌دوستی و رحم و انصاف در فرهنگ زندگانی‌اش وجود نداشت با
پستی به سفارت دولتی که دشمن سرسخت ایران بود پناه برد.

این فرد که دوره‌ی سر تا پا ننگ زندگانی‌اش، جز پستی و رذالت و بی‌رحمی نبود، این قدر شهامت نداشت که پس از شکست به ملت خود تسلیم شود و به اجانب و دشمن ملک و ملت پناهنده نگردد (ملک‌زاده، ۱۳۷۳، ج ۶: ۱۲۳۱).

ملک‌زاده در سراسر اثر خود، نیروهای آزادی‌خواه را با عنوان مجاهدان ملی، قشون ملی، پرچم ملی، رهبران ملی، سران ملی و مانند آن‌ها می‌ستاید، و جریان مقابل را با عنوان دولتی، وابسته، استبدادی و بیگانه نام می‌برد. او خیر فرار محمدعلی شاه و شکست استبداد صغیر را در شمار رویدادهای بزرگ انقلاب ملی و موجب جشن و شادی توده‌ها می‌شمارد، که همدیگر را در آغوش گرفته به یکدیگر تبریک می‌گفتند (ص ۱۲۳۴)؛ زیرا ستاره‌ی آزادی دوباره در افق ایران درخشش یافت، «و با انوار درخشانش دل‌های پژمرده را روشن ساخت، و مشروطیت پس از یک سال و اندی فداکاری بازگشت، و تقدیرات مملکت به دست ملت افتاد و حکومت مردم بر مردم در روی پایه‌ی قانون اساسی برقرار گشت» (ص ۱۲۳۶).

رهبران ملی، پیشوایان و سرداران مشروطه‌خواه، به شکرانه‌ی این نعمت، خدا را سپاس گفته و در مزار شهدای مشروطه ادای احترام نموده، «و به نام ملت ایران از جانبازی و فداکاری آنان در راه مشروطیت حق‌شناسی» نمودند (ص ۱۲۶۰). وی هنگامی که به بررسی اقدامات فاتحان تهران می‌پردازد، ضمن انتقاد از عملکرد آن‌ها در عدم مجازات مستبدان طراز اولی چون محمدعلی شاه، از اعدام شیخ فضل‌الله نوری دفاع نموده و با استدلال‌ات تاریخی و حتی مذهبی این امر را توجیه می‌کند؛ اما در عین حال از شهامت و شجاعت وی - که هیچ گاه اظهار عجز و ناراحتی ننمود و به سفارت بیگانه برای رهایی خود پناه نجست - تمجید می‌کند و می‌نویسد: «از این پیشنهاد سرباز زد و زیر بار این ننگ نرفت» و تمام ساعات متبقی به اعدام را «با بردباری و خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد ...» (ص ۱۲۴۴).

ارزیابی نهایی

یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌ها در باب نهضت مشروطیت، ارزیابی از میزان کامیابی آن است. آیا این انقلاب چنان‌که عاملان و گردانندگان آن انتظار داشتند، در تحقق آرمان‌ها و آمال خود موفق بود؟ مسلم است که به دلایل عدیده، انقلاب ناکام ماند. ملک‌زاده در علل ناپایداری این نظام، و ناتوانی آن در ایجاد هویت ملی نوین، و حاکمیتی دمکراتیک و مردم‌سالار، و قرار دادن ایران در ردیف ملل مترقی، آزاد و مستقل به مسایل زیر اشاره می‌کند:

از بخت بد، به واسطه‌ی قدرت و نفوذ دولت‌های اجنبی در ایران، و بدرفتاری روس‌ها و مشکل‌تراشی انگلیسی‌ها و مداخله‌ی آن‌ها در امور داخلی ایران، و تحریکات طرفداران شاه مخلوع و فقر اقتصادی و اختلافات داخلی که همگی از سیاست خارجی سرچشمه می‌گرفت، و آشنا نبودن سرداران ملی و زمامداران دوره‌ی جدید به فلسفه‌ی مشروطه و اصول حکومت ملی، ملت ایران تا ظهور جنگ بین‌المللی اول دچار گرفتاری‌ها و مصیبتی شد که ملت ایران موفق نشد از آن همه فداکاری و جانبازی بهره‌مند شود، و کامش از شهد آزادی و مشروطیت شیرین گردد و از نعمت حکومت ملی که منبع الهام و ترقی عموم ملل آزاد است برخوردار گردد (ص ۱۲۷۶).

موضوع دیگری که وی در تحلیل این ماجرا بر آن انگشت می‌گذارد، بروز تنش و کشمکش و منازعه در صف مشروطه‌خواهان است. اختلاف و نفاق، بزرگ‌ترین دشمن آزادی و موجب پراکندگی حکومت ملی به‌شمار می‌رفت، که زمینه‌ساز دو دستگی‌ها و جدال‌های پایان‌ناپذیر میان رهبران ملت و سرداران ملی گردید. در نتیجه به هرج و مرج، آشفتگی، از هم گسیختگی ملی، آشوب و ناامنی فراگیر انجامید و کمر مشروطیت را شکست (صص ۱۳۲۳-۱۳۲۰).

این فضاها فرصتی برای میوه‌چینان فرصت‌طلب و «تربیت‌یافتگان مکتب ناصرالدین‌شاه» فراهم آورد تا مشروطه‌گرایان راستین را به حاشیه رانده و حکومت را به روال قدیم بازگردانند و اتحاد آزادی‌خواهان را به جدایی و دشمنی مبدل کنند

(ص ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵). بسیاری از درگیری‌ها و قتل رهبران مشروطه مانند بهبهانی از همین امر ریشه می‌گرفت. به تدریج، در پی بحرانی شدن اوضاع، خصایل و رفتار آزادی‌خواهان به آفت‌های خطرناک عوام‌فریبی، سالوسی و ریاکاری آلوده شد و این امور به صفات برجسته‌ی زمامداران تبدیل شد و ماهیت راستین مشروطه را دگرگونه ساخت، و رهبران آزادی‌گرا را از مقصد و مقصود منحرف نمود («و دوباره امور مملکت در همان بحران سابق به راه افتاد و همه‌ی آمال و آرزوی اصلاح‌طلبان و ترقی‌خواهان به گور رفت.» عوام‌فریبی و منفی‌بافی در مدت کوتاهی در سراسر کشور رخنه یافت. حربه‌ی مخالفت و اتهام به اشخاص و توجیه هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف، نقش بسزایی در ناکامی نظری و عملی مشروطه‌خواهان ایفا کرد.» در نتیجه، بیست سال از عمر مشروطه گذشت و قدمی در راه ترقی و تعالی و پیروی از طریقه‌ی ملل راقیه و کشورهای مترقی و دمکراسی برداشته نشد (ملک‌زاده، ۱۳۷۳، ج ۷، ۱۵۷۴-۱۵۶۸).

این برداشت، معنایی جز بحران هویت نداشت. بحرانی که در شرایط ناپایدار و متزلزل تاریخی بروز می‌کند و بنیادهای معرفت‌شناختی و هویتی ملت‌ها را به چالش می‌کشد و بستر و فضا را برای شکل‌گیری و استقرار هویتی دیگر فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

ملک‌زاده که از نزدیک مبارزات سیاسی خستگی‌ناپذیر پدر را دنبال می‌کرد، به زودی شاهد وقوع یکی از بزرگ‌ترین رخدادهای تاریخ ایران شد که به اعتقاد او چرخه‌ی حیات سیاسی - اجتماعی و حتی فکری و عقیدتی کشور را تغییر می‌داد و بنیان‌های هویتی ایرانیان را متحول می‌کرد. این انقلاب از نگاه او سبب زایش ملت ایران گردید و اعتبار و عظمت را به ایرانیان بازگردانید؛ با نفی ظل‌اللهی و در هم شکستن هاله‌ی قدسی و رازآلود قدرت، سیاست را به امری عرفی و عرصه‌ای برای مشارکت ایرانیان تبدیل کرد؛ با طرح دفاع از کیان کشور و پایداری در برابر سیطره‌ی قدرت‌های خارجی، اندیشه‌ی استقلال‌خواهی را به آرمان ملی مبدل ساخت؛ روحانیت نوگرا و قرائت عقلی از دین را جانشین روحانیت واپس‌گرا و

قرائت خرافی از دین نمود و به ایرانیان هویت جمعی واحد بخشید، و راه پیشرفت و تفکر عقلی را به مردم معرفی کرد، و نشان داد که با تأسی به آرمان‌های انقلاب، می‌توانند به جای رعایای مطیع، بی‌اراده، تحت ستم، وابسته و نابالغ، شهروندانی آزاده، مشارکت‌جو، مستقل و مؤثر در سرنوشت خویش باشند.

بازتاب این «عظمت‌ها»، به تاریخ‌نگاری نوینی نیاز داشت که در جهت مخالفت با مورخان پیش از مشروطه، و در راستای وضعیت جدید و با بهره‌گیری از روش‌های نوین به ثبت و ضبط تاریخ مشروطه پردازد، و روایت آن انقلاب را برای آیندگان به میراث گذارد که این رسالت را تاریخ‌نگاران مشروطه و متأخر از همه ملک‌زاده - با همه کاستی‌های روش‌شناسانه - بر عهده گرفت و بر بنیاد مؤلفه‌های پیش گفته به نگارش آن همت گماشت.

یادداشت‌ها :

۱- تندترین و صریح‌ترین اظهارنظرها درباره‌ی تاریخ مشروطه‌ی ملک‌زاده، از فریدون آدمیت است. وی این اثر را در شمار ضعیف‌ترین و غیرمستندترین آثار عهد مشروطه تلقی می‌کند. به اعتقاد او ملک‌زاده نه مورخ حرفه‌ای بوده و نه دانش تاریخی عمیقی داشته است. از نگاه آدمیت، این اثر «عاری از اعتبار علمی است.» استدلال آدمیت این است که ملک‌زاده برخلاف ادعاهای طرح شده در مقدمه‌ی اثرش، نه در فلسفه و نه در معرفت‌الروح و معرفت‌الاجتماع و تحولات سایر ملل اطلاع داشته، بلکه پزشک بوده است و تاریخ‌نگاری را «وظیفه ملی» قلمداد نموده تا لغزش‌ها و خطاهای دیگران را تصحیح کند؛ اما:

در ادای این تکلیف وجدانی، هر چه خواسته از آثار همان نویسندگان و کتاب‌های خاطراتی که تا آن زمان انتشار یافته بود، برداشته و بدون ذکر مأخذ در کتاب خود گنجانده و مقدار فراوانی هم جمع‌ولات و تصورات شخصی و لفاظی بر آن‌ها افزوده است، اثری به وجود آورده آکنده از افسانه و گزافه‌گویی و تحریف وقایع و قضاوت‌های نادرست تاریخی. نویسنده پابند امانت علمی هم نیست. اگرچه در این شیوه‌ی ناستوده او تنها نیست تاریخ انقلاب مشروطیت ایران اثری نامعتبر است که قابل استناد نمی‌دانیم (آدمیت، بی تا، ج ۲: ۴۰۲ و ۴۰۳).

به‌رغم مقام شامخ فریدون آدمیت در تاریخ‌نگاری ایران معاصر، این اظهارنظر او چندان عالمانه و کارشناسانه نیست. با وجود همه‌ی کاستی‌ها و ضعف‌هایی که در شیوه و روش تاریخ‌نگاری ملک‌زاده وجود دارد، اما این اثر در کنار آثار ناظم‌الاسلام کرمانی و احمد کسروی، سه اثر تفصیلی و مهم درباره‌ی انقلاب مشروطه تلقی می‌شوند. ملک‌زاده به دلیل جایگاه خانوادگی و پیوندش با محافل مشروطه‌خواهی و مناسبات نزدیکش با رهبران و گردانندگان این حرکت، انبوهی از اسناد، اطلاعات تاریخی و خاطرات برای نگارش این اثر در اختیار داشته است. به همین خاطر بسیاری از رخدادهای حاشیه‌ای که از نگاه کسروی، ناظم‌الاسلام و سایر مورخان داخلی و خارجی پنهان مانده است، در کتاب وی به تفصیل مورد توجه و پردازش قرار گرفته است. به همین خاطر کتاب او مشروح‌ترین گزارش درباره‌ی انقلاب مشروطه، مقدمات و پی‌آمدهای آن است.

آن‌چه آدمیت به‌عنوان ضعف این اثر تلقی می‌کند، تنها به ملک‌زاده اختصاص ندارد، بلکه به همه‌ی مورخان نسل پیش از او، هم عصر و حتی مورخان نسل بعد نیز بازمی‌گردد. البته ملک‌زاده می‌توانست و می‌بایست همانند اقبال به سبکی جدید و روشمند و مستند، این اثر را بنگارد که متأسفانه به سبک و سیاق سنتی و روش تاریخ‌نگاری پیشینیان به این مهم دست یازید و این خود خطایی بزرگ بود؛ اما به هیچ وجه از اهمیت کتاب او نمی‌کاهد.

منابع :

- ۱- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۳): *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ۷ جلد، چاپ چهارم، تهران: علمی.
- ۲- فرمانفرمایان، حافظ (۱۳۸۰): *تاریخ‌نگاری ایران در سده‌ی نوزده و بیست (از مجموعه مقالات تاریخ‌نگاری در ایران)* به کوشش یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- ۳- آذرین، چارلز و دیوید ای، اپتر (۱۳۸۰): *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*، ترجمه‌ی محمدرضا سعیدآبادی، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- ۴- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۷۶): *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه‌ی مهدی قزوینی، تهران: کویر.
- ۵- آدمیت، فریدون (بی‌تا): *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ج ۲، تهران: روشنگران.
- ۶- آغاجری، هاشم (۱۳۸۰): «میزگرد تأملاتی در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی»، پژوهش‌نامه‌ی متسین، سال سوم، شماره سیزدهم.
- ۷- مؤمنی، باقر (۱۳۵۷): *ایران در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه*، چاپ پنجم، تهران: نشر سپیده و انتشارات شباهنگ.
- ۸- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۲): *استبداد، دموکراسی و نهضت ملی*، تهران: نشر مرکز.
- ۹- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱): *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: کویر.
- ۱۰- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۷۷): *تاریخ بیداری ایرانیان*، چاپ پنجم، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: بیکان.
- 11- Bentley, Michael; (1990), *Modern Historiography*, London and New York: Routledge.
- 12- Parker, Noel; (1999), *Revolutions and History*, London: Polity press.

